

## دنیای کودک و دنیای درام

اعظم بروجردی

با آن ادراک می‌کند. قوه خیال واسطه بین دنیای ماده و عالم عقل است، یعنی چیزی بین دنیا و ماورای دنیاست؛ چیزی بین طبیعت و ماورای طبیعت. عقل ما از طریق قوه خیال عکس برداری می‌کند و با آن ادراکات عقلی انجام می‌دهد. به همین دلیل تمامی هنرها از قوه خیال انسان نشئت می‌گیرند؛ از جمله هنرهای نمایشی نیز تماماً از قوه خیال انسان‌ها برمی‌خیزد.

قوه خیال در کودکان در اوج خود است. کودکان اصلاً موجوداتی هستند که آنچه دارند خیال است و آنچه می‌توانند به دست بیاورند، عقل است.

و گفتیم خیال ابزار عقل است، در حقیقت عاملی است که به وسیله آن می‌توانیم به سوی عقل حرکت و مسائل را درک کنیم. مثلاً برای کودکان در قصه نیم‌تن تعریف می‌کنم که نیم‌تن شیشه عمر دیو را به دست آورد و شکست.

این دقیقاً استعاره‌های خیالی است در قصه و داستان‌گویی برای کودکان. اول اینکه نیم‌تن کیست؟ می‌توانیم هزاران تعبیر داشته باشیم و شاید یکی از بهترین آن‌ها تعبیر این باشد که نیم‌تن کسی است که نیمی از وجودش متعلق به عالم ماده است و نیمی عقلانی است. این در حقیقت موجودی خیالی است که می‌خواهد از خیال به عقل برسد. پس باید وهم را، که همان دیو است، بکشد تا به حقیقت عقل برسد که

ما، از کوچک و بزرگ، از صبح که بیدار می‌شویم، تا شب که می‌خوابیم، با قوه خیال در ارتباطیم و با آن کار انجام می‌دهیم و اگر قصد خوابیدن کنیم، قوه خیال باعث خوابیدن می‌شود. اگر بخواهیم صبح به محل کار و تحصیلمان برویم، بر اساس قوه خیال این کار را انجام می‌دهیم. چرا که قوه خیال در درون ما به امور جزئی‌رسیدگی می‌کند.

اگر زن هستیم بر اساس قوه خیال در خانه مشغول به کار می‌شویم؛ همین‌طور غضب کردن، مهر و دوستی ورزیدن همه زیر سر قوه خیال است و همین‌طور مثال‌های دیگر از امور جزئی و فردی که هیچ‌کدام مربوط به عقل نمی‌شود. چرا که عقل برای درک کلیات است و هیچ‌گاه در جزئیات دخالت نمی‌کند. عقل هیچ‌گاه نمی‌گوید این زمین است، این دیوار است، این پری است، این دیو است و یا اینجا محل کار من است، یا اینجا خانه دیو است. این‌ها همه کار قوه خیال است که مثل یک دستگاه عکاسی عمل می‌کند. همان‌گونه که عکاس به واسطه دوربین عکاسی‌اش از درخت و حیوان و انسان و موجودات دیگر عکس می‌گیرد و بعد به عکس‌ها نگاه می‌کند تا ببیند مطابق با واقع گرفته شده یا نه، قوه خیال هم به منزله دوربین عکاسی نفس انسان است که انسان از این طریق عکس موجودات را که حتی ساخته و پرداخته ذهن خودش است می‌گیرد و

آسمانی شدن است که هر کسی عمری دارد و دیو هم که همان وهم است فقط در عالم ماده زنده است و سپس می‌میرد. و بعد می‌توان از این قصه نتیجه‌های متفاوت در جهت یکدیگر گرفت.

که در عالم ماده یا زمین یا دنیا بالاخره روزی به پایان می‌رسد. بدی می‌میرد و خوبی همواره زنده می‌ماند. و انسان چاره‌ای ندارد برای آنکه پایدار بماند در مسیر عقلانی شدن حرکت کند. و بالاخره اینکه عقل ما به واسطه قوه خیال از بیرون عکس می‌گیرد و در درون ما ادراک عقلانی می‌کند.

اما آیا هر عکسی که به وسیله قوه خیال گرفته شود، می‌تواند باعث ادراکات عقلانی شود یا خیر؟

بستگی به نوع عکسی دارد که گرفته می‌شود و در نهاد کودک به عنوان قصه، شعر و یا نمایشنامه گذاشته می‌شود. زیرا اگر تمثیل‌ها و نمایش‌ها و قصه‌ها زلال و درست نباشد، باعث ازدیاد سوءظن‌ها و گمان‌های ناروا و آرزوهای طولانی در وجود می‌شود و باعث آلودگی هر چه بیشتر خیال می‌گردد و اگر خیال و تصویرهای درونی کودکان آلوده شود، ما آن‌ها را به سمت درک عقلانی نمی‌کشانیم، بلکه آن‌ها را به سمت وهم و اضطراب و آشوب‌های درونی کشیده و سبب تخطئه وجودی آن‌ها می‌شویم و یا بالعکس اگر با قوه خیال کودکان خویش، عکس‌های خوب و درستی بگیریم، می‌توانیم آن‌ها را با دنیای عقلانی یا دنیای ماوراء طبیعت، پیوند دهیم و باعث شویم که فرزندانمان خواب‌های خوشی ببینند و خیال‌های شیرین و زلال برایشان پیش بیاید و حقایق آینده را با روشنی و زلالی ترسیم کنند و باطن افراد را ببینند و با بو کردن انسان‌ها، آن‌ها را بشناسند و بعد با ایشان ارتباط برقرار کنند و آن وقت است که در هر امری از مسائل اجتماعی که کودک وارد می‌شود با استفاده از قوه خیال پاک و تلهپیر شده‌اش که از حقایق به درستی گزارش می‌دهد، می‌داند که در هر موردی چگونه عمل کند. مثلاً اگر بخواهد به میهمانی دوستانش برود، اول مسائل را می‌سنجد و به نوعی بو می‌کند و بعد می‌رود و اگر بخواهد با کسانی دوست شود آن‌ها را بو می‌کشد و بعد دوست می‌شود. اما اگر خیال در کودک از طریق نمایش‌های آشفته و بد به آشفتگی بگراید، نتیجه‌ای عکس آنچه که گفته شد، می‌دهد. کودک در بزرگی پزیشک می‌شود، اما پزشکی که به مریض به نادرست می‌گوید، دست شکسته، تا پول بیشتری بگیرش بیاید. این کودک بعدها که بزرگ شود، به راحتی دروغ می‌گوید، نارو می‌زند و خیانت می‌کند. پس نقش تئاتر برای کودکان که به طور مستقیم با قوه خیال آن‌ها بستگی دارد، اهمیت بسزایی در

ردازش شخصیت کودکان در آینه آن‌ها دارد. می‌تواند شخص یا کودک را به دنیای توهم و خیال پردازی‌های وهم‌آلود سوق دهد و یا بالعکس و از به سوی عقل‌گرایی و توجه به ماوراء طبیعت کشاند.

حالا باید بررسی کنیم که چه نوع قصه و نمایشنامه‌هایی می‌تواند این کودک را به سمت سوئی ببرد که آینده‌ای روشن را برای او رقم زند؛ آینده‌ای که خود کودک به عنوان بهترین نامبل و بهره‌ور، آموزش را به دست می‌گیرد و به دست دیگران و بیگانگان نمی‌دهد و استوار قائم و مستقر در راهی قدم می‌گذارد، که به درست بودن آن هیچ شک ندارد و یا برعکس؛ به نونهالی که وقتی وارد اجتماع می‌شود، هم خود هم دیگران را به بازی و آلودگی می‌کشاند و به اسطه خیالات موهوم به سمت و سوی نامیمون پیش می‌برد.

قوه خیال همان گونه که از موجودات نشاء طبیعت عکس می‌گیرد همان‌طور هم می‌تواند به منزله آینه‌ای در دست عقل قرار گیرد تا حقایق ملکوت عالم را به تصویر بکشاند. چگونه؟

۱. از طریق قصه‌ها و نمایشنامه‌هایی که برگرفته تجارب، حوادث و ماجراهای دنیای مادی است، در صورتی که درست گرفته و درست چیدمان شوند. می‌توانیم در درون کودکانمان همین قصه‌ها و نمایشنامه‌ها را مثل آینه‌ای قرار دهیم که در آن کودک بتواند به سوی مفاهیم و معانی سیار بالاتر سوق یابد و حقایق برتری را در درون خویش به تصویر بکشاند.

۲. برای جهت‌دهی قوه خیال به افرادی باتجربه، آک، ساده، بی‌آلایش نیاز داریم که قصه‌ها را درست و ساده و بی‌آلایش بگویند. شاید اگر قصه‌گویی‌ها در زمان کودکی، این بزرگسالانی نه هنوز هم گرفتار وهم و خیال‌اند، درست می‌بود، حالا آن‌ها هم به سوی عقل‌گرایی و تفکر پیش می‌رفتند، نه اینکه سستشان بالا رود و عقل پیدا نکنند.

۳. ما خیلی خوب می‌توانیم قوه خیال کودک را هر ه شکل که می‌خواهیم به بازی بگیریم. چراکه کودک دل‌بسته بازی و نمایش دادن است. و اگر خواهیم مفاهیم برتری را برایش جلوه دهیم، به سبیل مثل و مثال و بازی و نمایش، خیلی بهتر می‌توانیم این کار را انجام دهیم و در مقام شکل نقاشی و مجسمه هم برای او ترسیم کنیم، زیرا سست کودکان و هنر آنان از عقل کوتاه است و به همین دلیل نامشان را کودک گذاشته‌اند.

۴. پس باید بیاموزیم و بیاموزانیم که چگونه نمایش‌هایی اجرا کنیم که در ذهن و روان کودک فسده ایجاد نکند و مجزایی پدید آورد تا در آینده به عقل روی آورد و مثل کودکان بزرگ‌نما شود که تا آخر عمر خویش هم در بند خیال



### بهترین اوقات بازی و بازیگری و قصه‌گویی و نمایش:

در روایات آمده که کودکان تا تا هفت سالگی رها کنید و می‌دانید که بهترین وقت بازیگری و قصه‌گویی و نمایش دادن برای ایشان تا همین سن هفت‌سالگی است که آموزش هنوز به طریق مستقیم شروع نشده است. یعنی هیچ چیز رنگ اجبار و آموزش ندارد، بلکه رنگ بازی و قصه و نمایش دارد.

کودکان تا این سن باید خوب بخورند، خوب بخوابند، خوب بازی کنند و البته باید پدر و مادرها مراقب باشند که بچه‌ها در این امر هم زیاده‌روی نکنند و ایشان را چون باغبانی که درختی می‌کارد باید رهاپیش کنند تا نفس بکشد، غذا بخورد و رشد کند اما بیش از حد به او آب ندهند که ریشه‌اش بیوسد و یا اینکه بیش از حد به او کود ندهند تا آن را بخشکانند.

پدر و مادر می‌توانند به وسیله قصه و نمایش‌های شیرینی، که کودک را بسیار خوش می‌آید، کود و آب این گیاه زیبا را کنترل کنند و مواظب او باشند. اگر چه که طبیعت خود کودک از لحاظ خوردن و خوابیدن بسیار تنظیم شده عمل می‌کند. یعنی کودکان تا سن هفت‌سالگی پرخوری نمی‌کنند و اگر واقعا پرخور بودند، فرزند شیرخوار آن قدر شیر مادرش را می‌مکید تا بترکد. اما به محض سیری دست می‌کشد و بقیه شیر را قبول نمی‌کند. پرخوری مال بعد از هفت‌سالگی است.

از طریق قصه و نمایشنامه‌های بازیگری کودک و هم رشد، خیال‌های او را به سوی عقل‌گرایی کنترل می‌کنیم و سوق می‌دهیم. اگر قوه بازیگری و خیال‌پردازی کودک اشباع نشود، و هر چه را هست بیرون نریزد این قوا در او ریشه می‌کند و آن هنگام که بزرگ شد، روحیه بازیگری و

و اوهام گرفتارند و در این خصوص می‌توان از داستان‌های قرآنی که به مبدأ و معاد و وحی و قرآن و رسالت و امامت متصل‌اند، استفاده ویژه کرد. چراکه خصوصیت این‌گونه قصه‌ها این است که انسان را به تفکر و تعمق و امید واهی دارد و کم‌کم کودکان را به سمت و سوی عقل‌گرایی پیش می‌برد.

۵. باید قصه‌ها و نمایشنامه‌ها را از تخیلات مردود و پست پاک کرد، تا موجب آلودگی ذهن کودکانمان نشود، شوطن‌های بی‌مورد نسبت به رفیقان و دوستان و دیگر مردم پیدا نکنند، سبب کدورت خاطر یا رفیقانشان نشوند و اگر واقعا این مفسده و خیالات پست از نمایش‌ها و قصه‌ها گرفته شود، شاید به مرور دیگر نیازی به قوه قضائیه و نیروی قهر و غضب، از قبیل پلیس، نباشد. قوه قضائیه برای این است که قصه‌ها و یا خیال‌پردازی‌های کودکان بزرگ‌نما را در جامعه تطهیر کند و اگر همگی مردم به وسیله قصه‌ها و نمایش‌های زیبا و پاک نسبت به هم خوش‌بین بودند و خیالات و اوهام بد در سر آن‌ها بزرگ نمی‌شد، هیچ قوه غضبیه‌ای لازم نبود.

۶. اگر با پرورش یافتن خیالات پاک به عقل‌گرایی می‌رسیدیم و می‌رساندیم و با نمایش‌های خوب به معانی و مفاهیم ملکوتی پیوند می‌خوردیم، دیگر خداوند هم جهنم را خلق نمی‌کرد، چراکه جهنم هم برای تطهیر خیال آدمیزاد آفریده شده است. جهنم هم نمی‌سوزاند تا فقط زجر دهد بلکه می‌سوزاند تا بشازد و این کار ساختن در کودکی بسیار با آرامش و زیبا و جذب از طریق قصه و نمایش می‌تواند در خیال کودکانمان ایجاد شود. برای کودکانمان خیال‌هایی زیبا، پاک، بدون فساد، رقم بزنیم و این‌گونه، روح آن‌ها را از آسیب‌های اجتماعی مصون نگه داریم.



این بچه‌ها وقتی با به سن بالاتر گذاشته‌اند، آرام می‌شوند. برای اینکه هر چه از شلوغی و شیطنت در خود داشته‌اند بیرون ریخته‌اند یا اینکه بیشتر کودکان را می‌بینید که زیاد با یکدیگر قهر می‌کنند و زود آشتی می‌کنند.

معلوم می‌شود که قوه خیال در آن‌ها به سرحد کمالت نرسیده است. کمتر کودکانی هستند که تا هفت‌سالگی در میدان بازی، بیش از حد قهر کنند و قهرشان مداوم باشد. قهر می‌کنند ما قهرشان مستدام نیست؛ برخلاف کودکانی که بیش از هفت سال دارند. نتیجه کلام اینکه وقتی اساس نهال کودک خوب چیده نشد، این نهال کج رشد می‌کند. وقتی هم که کج شد، اولاً بستاری از آن‌ها به دنبال خودسازی نمی‌روند. ثانیاً اگر که بروند باید جان به لب بیاورند تا خود را مستقیم کنند. باید قصه‌هایی برای کودکان گفت و یا نمایشنامه‌هایی برای آن‌ها اجرا کرد، که آن‌ها را از گمان‌ها و سوءظن‌ها تطهیر کند. می‌بینید در افسانه‌ها و یا قصه‌های قدیمی، هرگز آدم بدی وجود ندارد، بلکه دیوها و اژدها هستند که دشمن مردم‌اند، نه آدم‌ها. بنابراین هرکجا که در قصه و نمایشنامه‌های کودکانه را نسبت به دیگران بدبین می‌کنید، قوه خیال او را در جهت وهم و گرداب سوق می‌دهید. توجه داشته باشید باز هم به قصه‌ها و نمایشنامه‌هایی که قهرمانانش و ضدقهرمانانش همگی حیوان هستند و یا قهرمان انسان است و دیگران حیوان. چراکه نویسندگان این‌گونه قصه‌ها و نمایشنامه‌ها می‌دانند که اگر بچه‌ها را به انسان‌ها بدبین کنند، به نوعی جلوی رشد انسانیت آن‌ها را می‌گیرند. چون عقل هرگز بدبین نمی‌شود. عقل انسان به فکر تصحیح است نه به فکر مغالطه. نگذاریم بدگمانی که مثل همان دیو درون قصه‌هاست تیشه به ریشه کودکانمان بزند. انسان‌ها را به بچه‌ها خوب معرفی کنیم و همه موجودات را. باور کنیم آنچه که کودک می‌اندیشد، تحقق می‌یابد، حال یا آینده، فرق نمی‌کند، پس باید با قصه و نمایشنامه به او کمک کنیم که آینده‌ای زیبا و درخشان و بدون بدبینی و سوءتعبیرها بسازد و خوش‌بین باشد. بگذاریم نظام هستی در چشم آن‌ها زیبا باشد که زیبا هست و چشم‌های کودکان را از غیر از زیبایی بشویم. که البته این به نوع نگاه قصه‌نویس و نمایشنامه‌نویس و قصه‌گوها و بازیگران نیز برمی‌گردد. چون نگاه چشمی می‌تواند برخلاف آنچه که می‌گوید عمل کند. پس هر کس نباید برای کودکان قصه و یا نمایشنامه بنویسد و بدتر از آن هر کس نباید برای کودکان قصه بگوید و یا نمایشنامه بازی کند.

چون گاهی نمایشنامه‌نویس و قصه‌نویس خودشان، قوه خیالشان به حدی مریض است که

اگر این قوه‌ها درست در درون کودک بار بیاید، کودک، انسان متعادل و هماهنگ با طبیعت بار خواهد آمد.

شبیبه اینکه شما مقدار زیادی غذا تهیه کنید و بخواهید آن را در دزدره به دیگری برسانید. در این صورت اگر چه شما خوراها غذا هم به او بدهید، او آهسته‌آهسته همه را می‌خورد. اما اگر کل غذا را جلوی او بگذارید و بگویید تا جان داری بخور، او وقتی خورد، بعد از آن دیگر از آن غذا بدش می‌آید. اگر به کودکی بگویی بپوش بپوش بازی کن و بپوش بپوش برای او نمایش بدهی و قصه بگویی او تا هفتادسالگی هم بازی می‌کند. تا هفتادسالگی هم میل بازی دارد، تا هفتادسالگی هم میل به قصه شنیدن و خیال‌پردازی و هم‌آلود دارد.

اما اگر تا هفت‌سالگی برایش قصه بگوییم و هر چه می‌خواهد بازی کند، و نمایش بدهیم و بدهد، او بعد از هفت‌سالگی دیگر از بازی کردن بدش می‌آید و تا همان وقت هم میل به قصه شنیدن دارد و خیال او هم کنترل می‌شود. تا هفت‌سالگی می‌توان به راحتی قوه خیال کودک را کنترل کرد. اما بعد از آن مشکل می‌شود. بعضی از کودکان را می‌بینید که بیش از حد شلوغ می‌کنند و کسی نمی‌تواند جلوی شلوغی آن‌ها را بگیرد. معمولاً

خیال‌پردازی و هم‌آلود خواهد داشت. البته این نوع بازیگری را که می‌گوییم نباید با بازیگری و روی صحنه اشتباه شود که این بازیگری و هم‌آلود در زندگی افراد برای فریب دیگران و خواباندن دیگران است و اینکه حقایق را مخفی کنند. اما بازیگری روی صحنه برای نشان دادن حقایق است.

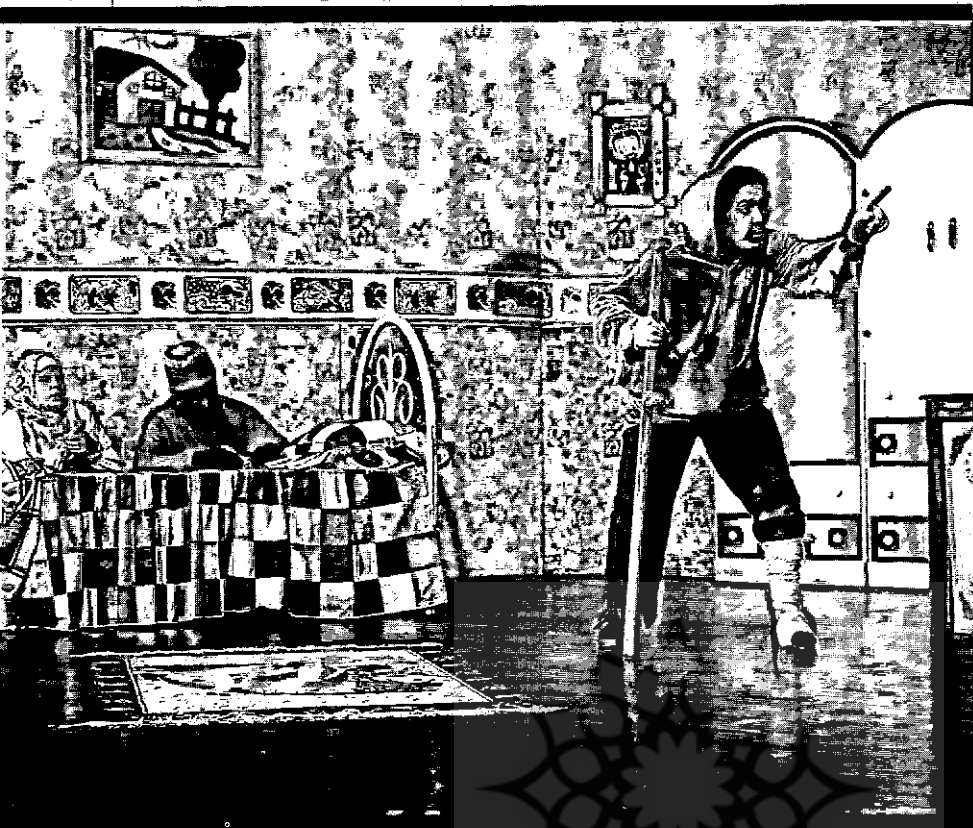
همین الان اگر شما بروید و بخواهید بازی کنید، یک مقدار بازی شما را خسته می‌کند؛ اما در کودک این‌گونه نیست. اگر از صبح تا شب هم بازی کند، خسته نمی‌شود و هرچقدر که برای او بازی کنی و قصه بگویی، باز هم قصه می‌خواهد.

سرس در این است که یک قوه بازیگری در کودک وجود دارد که تا هفت‌سالگی باید اشباع شود تا بتواند از هفت‌سالگی به بعد به سمت عقل گرایش پیدا کند و گرنه همچنان و هم‌گرا باقی می‌ماند.

متأسفانه، گاهی ما جلوی این دو قوه کودک را می‌گیریم. این است که می‌بینیم کودکان بعد از هفت‌سالگی همچنان به بازی مشغول‌اند و دائماً معلم و استاد باید با مثل و تصویر و مجسمه و قصه، مفاهیم سنگین درس را برای ایشان حل کنند، چرا که هنوز خیال‌پردازند و عقل‌گرا نشدند.

نی نمی توانند ادای خوش بینی را هم در بیاورند، به برسد به آنکه با خوش بینی بنویسند و بگویند. جاست که قصه نویسی گرفتار، گرفتارتر می شود بیگران را و کودک کانمان را نیز به سمت گرفتاری برد. برای مثال، کسی سلام می کند اما دیگری بی دیرتر جواب سلام او را می دهد. فرد با خود گویند، چرا دیر جواب سلام مرا داد و چند روز علت همین مسئله خود را معطل می کند و اصطلاح گیر می افتد. نه می تواند از این قضیه سردرد و نه می تواند توقف نکند. در حالی که توانست با یک جمله خود را راحت کند و بید، حتماً حواسش نبود. اما قوه خیال او به بین مقدار بسنده نمی کند و چیزهایی با خود گویند، آن روزی که او به من سلام کرد، من استم نبود و جواب او را ندادم حتماً او به من نه کرده و امروز جواب سلام مرا نمی دهد. او خواهد انتقام بگیرد یا نکند کسی به او چیزی ته باشد، بدگویی مرا کرده باشد، نکند فلانی ن، می بیند که روح این انسان جقدر درگیر مسئله می شود یا مثلاً همه را بد بداند که از هر طرف خود مقصود بدی دارند، و باید به کسی حاد نکرد، جامعه گرگ است، فقط من خوب خانوادهام و هر چه هست چون ما لایق آئیم باز آن ما باشد. دیگران در مراتب پایین تر ما هستند و خلاصه غیره و غیره. حالا این ز فکر، با این اندیشه مریض اگر برای کودک یشنامه ای بنویسد و اجرا شود چگونه خواهد ؟؟ باید بدانیم که کودک از عالم بالاست و روح خیالش هم به عالم بالا گرایش دارد. به همین بل قصه و نمایش و بازی را دوست دارد. چون رها این ویژگی را دارند که ایشان را از این با جدا کرده و به آسمان ها ببرند. کودک به مال باطن عالم است، چون هنوز با این دنیا میامیخته، اما چون فکرش پخته نیست از بیق خیال می خواهد به مقصد برسد.

س باید اولین گام یک قصه نویسی، یشنامه نویسی، قصه گو و بازیگر برای کار کردن ی کودکان این باشد که خودشان نسبت به افانشان بدگمان نباشند، اگر بدگمان بودند، محتملاً کسانی نیستند که بتوانند برای کودکان ری بافرینند، چرا که اولین پله ای که در مسیر سانی است، خوش بینی است. قوه خیال که متان و قصه و نمایشنامه و شعر را می سازد، خود منزله آینه ای است که می تواند باطن عالم را ان بدهد. باید سوغظن ها را که از دنیای کثرت داده است و همچون زنگاری روی این آینه نشیند برطرف کرد و این آینه را صیقل داد تا کورت عالم در آن متجلی شود و آن گاه کودک ابهای خوشی می بیند و حتی آن کس را که او جواب سلام نداده و یا حتی بد رفتاری کرده،



نمی داند که دارد به کودک بیچاره درس حرص و آرزومندی های دراز می دهد و از ادب آموزی او جلوگیری می کند. نوع قصه درست یا خاطره گویی صحیح این است که به آن ها بگوییم:

مثلاً عزیزم، آن زمان من قدرت داشتم به گونه ای که با چوبی می توانستم عده زیادی را بزخم ولی دهها چوب و فحش را بر خود پذیرفتم و دستم را به سوی کسی دراز نکردم.

پس:

۱. سوغظن، بدبینی و زشت نگری را در فرزندانمان به وسیله حذف این گونه دیدگاه ها در نمایش و قصه تلقین نکنیم.

۲. زیبایینی، خوش بینی را در دل او به وسیله هنر بکاریم.

۳. از آرزوهای بیهوده و خلاف در هنرهای نمایشی و ادبیاتی صرف نظر کنیم تا ذهن و روح فرزندانمان در آینده تظهير شود و در همان زمان حال، آینده خویش را با زیباترین شکل ها بسازد.

۴. مراقب باشیم که آنچه برای کودکانمان به عنوان قصه و یا بازی و نمایش می گویند و می گوئیم در ذهن او خلق می شود. اگر زیبایی است، پری خلق می شود و اگر زشتی است دیوها را می آفرینیم.

به بهترین شکل می بیند و در عین حال می سازد و این دنیای سالم و زیبای او را در آینده ترسیم می کند. اما اگر به گونه ای دیگر باشد، کودک در رویاهایش مار و عقرب و گرگ های فراوان خواهد دید. چرا که بچه ها حیوانات وحشی را هم با خوشی و خوبی می بینند. کودک با قصه ها و بازی هایش به شکار عالم می رود، تور شکار بچه ها قصه و نمایش است. پس هنرها را باید تظهير کرد و زیبایینی را پدید آورد.

مسئله دیگر در داستان سرایی و تئاتر برای کودکان این است که هرگز نباید بچه ها را به دنبال آرزوهای بیهوده سوق داد و فرستاد. مثل اینکه در نمایشنامه ای شخص آرزو می کند که به جایی برسد تا بتواند انتقام خود را از دیگری بگیرد و بلائی بر سر او بیاورد یا اینکه آرزوی قصری می کند و برای رسیدن به این آرزو از هر راهی وارد می شود. حرص و آرزوهای طولانی را نباید از طریق هنر به بچه ها آموخت تا آن ها دیگر نتوانند راه سعادت را ببینند. مثلاً بیزرن و پیرمردهایی که برای نوه هایشان قصه می گویند از طریق خاطره گویی - که باز نوعی قصه است - برای کودکان به آن ها می آموزانند و می گویند شما که زور ندارید، ما وقتی به اندازه شما بودیم با چوبی می توانستیم ده نفر را کتک بزنینم. اما